

## درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۳

موضوع کلی: سوره بقره

مصادف با: ۲۷ شوال ۱۴۴۵

موضوع جزئی: آیه ۵۵ و ۵۶ - بخش دوم - مطلب چهارم: مواجهه شونده‌گان با صاعقه -

جلسه: ۳۷

احتمالات پنج‌گانه - بررسی احتمال سوم

## الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

### خلاصه جلسه گذشته

در بخش دوم از آیات مورد بحث، مطالبی را ذکر کردیم. مطلب چهارم درباره «فاخذتکم الصاعقة» بود؛ عرض کردیم نسبت به این مطلب چند احتمال وجود دارد. سه احتمال ذکر شد و هر سه مورد خدشه قرار گرفت؛ ما پنج احتمال در این باره ذکر کردیم که سه احتمال مورد اشکال واقع شد. نتیجه این شد که قدر مسلم صاعقه موجب مرگ آن گروه و درخواست‌کنندگان رؤیت که همراه موسی (ع) بودند، گردید. این امر با توجه به قرائن و شواهدی که ذکر کردیم، ظاهراً قطعی است و هر احتمالی که در آن مرگ آن گروه نگنجد، منتفی است.

### احتمال سوم

اما در مورد خود حضرت موسی گفتیم یا باید بگوییم او بیهوش شد یا مدهوش؛ پس دو احتمال باقی مانده است. یک احتمال اینکه آن گروه هلاک و گرفتار موت شدند، و حضرت موسی بیهوش شد؛ احتمال دیگر آنکه آن گروه هلاک شدند و حضرت موسی مدهوش شد.

### فرق بین بیهوشی و مدهوشی

در بیان فرق بین بیهوشی و مدهوشی برخی از اساتید بزرگوار ما فرموده‌اند بیهوشی در واقع یک نوع از دست دادن فکر و عقل و به یک معنا نسیان موقت است. در بیهوشی تعقل در کار نیست؛ یعنی کسی که بیهوش می‌شود، مغز و عقل و قوای دماغی او از کار می‌افتد. اما مدهوشی همراه با ادراک و تعقل است؛ مدهوشی یک حالتی است فراتر از حال عادی و عقل و قوه عاقله در آن حالت فراتر از ادراک در حالت عادی قرار می‌گیرد. عقل در واقع یک ابزاری است برای انسان برای فهم قوه درآکه است؛ قوه‌ای است که انسان با آن درک می‌کند؛ وقتی یک حالت ویژه‌ای برای انسان پیش می‌آید که به قوت این حالت و ادراک کمک می‌کند، یعنی کأن یک اتصال مستقیم با منبع معرفت و شناخت پیدا می‌کند، نظیر حالاتی که برای پیامبر گرامی اسلام (ص) در هنگام دریافت وحی و نزول آیات پیش می‌آمد. وقتی که جبرئیل نازل می‌شد و به پیامبر (ص) وحی می‌شد، یک لرزه‌ای بر بدن پیامبر (ص) می‌افتاد و از حال عادی خارج می‌شد و کسانی که به ظاهر می‌دیدند، فکر می‌کردند حالت غش پیدا کرده است. وقتی که او یک اتصال و ارتباط ویژه‌ای پیدا می‌کرد، نه تنها قوه ادراکی او ضعیف نمی‌شد، بلکه این قوه فراتر از اوقات دیگر به ادراک مشغول بود؛ چون می‌خواست

پیام و سخن خداوند را دریافت کند. دریافت مستقیم پیام الهی و وحی، یک ظرفیتی می‌خواهد که هر کسی را یارای برخورداری از آن نیست؛ این یک آمادگی و استعداد ویژه می‌خواهد؛ مثل اینکه شما بخواهید انرژی الکتریسیته که از یک منبع تولید برق و الکتریسیته ایجاد می‌شود را مستقیم به یک دستگاه برقی خانگی وصل کنید. اگر بخواهیم مثال بزنیم، نه تنها از آن منبع، حتی اگر کمی فراتر از ظرفیت آن دستگاه برق به آن متصل شود، باعث متلاشی شدن آن می‌شود. اگر فشار برق بیش از حد ظرفیت دستگاه‌ها باشد بلافاصله آن دستگاه را می‌سوزاند؛ اگر کمی فشار قوی‌تر باشد باعث انفجار می‌شود. برای همین است که در مسیر ایصال انرژی به مصارف خانگی، فشارشکن‌های متعدد قرار می‌دهند تا از شدت آن انرژی بکاهند و آمادگی برای پذیرش آن انرژی را در وسایل برقی فراهم کنند.

وحی الهی هم اگر بخواهد به بشر عادی برسد، قطعاً توانایی و تحمل آن را ندارد و چه‌بسا منجر به مرگ انسان شود. اما پیامبر(ص) به خاطر آن آمادگی‌ها و ظرفیت‌هایی که دارد و آن استعدادها و ظرفیت روحی فوق‌العاده، توان دریافت وحی الهی را دارد، اما با این حال وقتی مواجه با دریافت وحی می‌شود، یک حالت رعشه و غشوه و مدهوشی برای او پیدا می‌شود. یعنی قدرت روحی پیامبر خدا(ص) مانع از هلاکت او به واسطه دریافت مستقیم پیام خداوند می‌شود. این حالت همان حالت مدهوشی است؛ این بیهوشی نیست، تعطیلی قوه تعقل نیست بلکه قوه ادراکی انسان به مراتب قوی‌تر و فعال‌تر می‌شود و چون در این حالت قرار می‌گیرد قهراً همراه با یک عوارض و آثاری است؛ به حسب ظاهر حالت غش پیدا می‌کند اما فی الواقع غش و بیهوشی نیست، مدهوشی است. پس فرق بین بیهوشی و مدهوشی معلوم شد.

#### **بررسی احتمال سوم**

بعد از اینکه این تفاوت را بیان کردیم، سراغ احتمال سوم می‌آییم که عبارت است از اینکه صاعقه موجب مرگ همراهان حضرت موسی شد، اما حضرت موسی را بیهوش کرد. البته این هم به قدرت روحی حضرت موسی برمی‌گردد؛ یعنی او توان مقاومت در برابر آن اتفاق را داشت و هلاک نشد، بلکه بیهوش شد. قدرت آن صاعقه به حدی بود که کوه را متلاشی کرد و طبیعتاً موجب مرگ برگزیدگان قوم بنی‌اسرائیل شد؛ لکن حضرت موسی بیهوش شد.

این احتمال یک قرائنی هم دارد؛ یعنی به حسب ظاهر آیات، یک قرائنی این را تأیید می‌کند.

۱. اینها در یک مکان بودند و وعده‌گاه اینها یک جا بود؛ به تعبیری وحدت میقات داشتند.

۲. وحدت در حادثه؛ اتفاقی که افتاد طبیعتاً برای همه بود؛ آن صاعقه به همه اصابت کرد و او هم جزء آنها بود.

۳. تقاضای رؤیت را همگان داشتند؛ البته با این تفاوت که تقاضای رؤیت توسط برگزیدگان بنی‌اسرائیل غیرمعقول بود، چون می‌گفتند «لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة» ما به صورت آشکار خدا را ببینیم؛ حضرت موسی هم درخواست رؤیت داشت اما نه به نحو نامعقول و اینکه خدا را جهره و در قالب یک جسم و ماده ببیند. بالاخره همه درخواست رؤیت را داشتند، با این تفاوت که درخواست رؤیت آنها غیرمعقول و درخواست رؤیت موسی معقول بود.

۴. به علاوه، کلمه «صعقة» از نظر لغوی به معنای از هوش رفتن است؛ همچنین «افاق» که در مورد حضرت موسی

استعمال شد، که به معنای به‌هوش آمدن است. اینجا کلمه احیاء و بعث به کار نرفته است.

۵. از همه اینها مهم‌تر، جمله‌ای است که حضرت موسی فرمود که «تُبْتُ إِلَيْكَ». تبتُّ با بیهوشی سازگار است و نه مدهوشی؛ یعنی اگر کسی به این ظرفیت برسد که آماده دریافت پیام وحی الهی شود، حالتی است که فوق ادراک عقل و فراتر از حالت عادی آمادگی ایجاد کرده است؛ اصلاً غفلتی در او صورت نگرفته که بخواهد نیاز به توبه داشته باشد. توبه در جایی است که انسان یک غفلتی از او سر بزند، چه اینکه استغفار رسولان خداوند و از جمله پیامبر، به واسطه همین انقطاع غیرقابل اجتنابی بود که برای آنها به واسطه زندگی در این عالم پیش می‌آمد. درحالی که اینجا اصلاً انقطاع نیست، بلکه یک اتصال قوی‌تر است؛ پس توبه معنا ندارد و این مانع حمل این آیه بر احتمال چهارم است. اینکه ما بگوییم حضرت موسی مدهوش شد، از این استفاده نمی‌شود. این مؤید همان بیهوشی است.

اما به نظر می‌رسد این احتمال هم قابل پذیرش نیست؛ مهم‌ترین مسأله شاید این باشد که بیهوشی به معنای اینکه برای انسان کامل حالت زوال عقل ولو موقت ایجاد کند، قابل قبول نیست. اصلاً حمل آیه بر این معنا با منزلت و جایگاه نبی خدا سازگار نیست.

اما اینکه وحدت موعد و میعاد قرینه بر بیهوش شدن حضرت موسی باشد، این هم قابل خدشه است؛ چون اینکه حضرت موسی و همراهانش در یک وعده‌گاه حاضر شدند، دلیل نمی‌شود که آثار حوادث و اتفاقاتی که آنجا پیش آمد، بر همه یکسان باشد. یا اگر مثلاً همه تقاضای رؤیت کردند، به چه دلیل حضرت موسی که تقاضایش غیر معقول نبود، مشمول این مشکل و کیفر شود؟ افاق هم می‌تواند به معنای خارج شدن از مدهوشی باشد؛ یعنی یک حالت مدهوشی برای او پیش آمد و بعد افاق؛ افاقه کرد و به حالت عادی برگشت و از آن حالت خارج شد.

لذا این قرائن قابل خدشه است؛ تنها قرینه اخیر باقی می‌ماند و آن هم «تُبْتُ إِلَيْكَ» است که مدهوشی چگونه با توبه سازگار است؛ این هم شاید بدان جهت است که تقاضای رؤیت مطرح شده ولو معقول؛ همین شاید محل اشکال بوده است. احتمال چهارم را هم ان شاء الله جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»